

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین و اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

بحثی که عرض شد یک مقداری بحثی گفتیم از کتب اهل سنت راجع به این متن حدیث یا حالا بحث‌های که به مناسبتی به اصطلاح هست و خیلی جهات به اصطلاح مختلف، همین کتابی که الآن دست من است محدث فاضل، عناوین زیادی دارد که حالا من دیگر اگر بخواهم، دنبال این بحث‌ها بیفتیم خیلی عوض می‌شود، لیکن از چیزهایی که خیلی لطیف است که معلوم می‌شود از همان زمان به اصطلاح محل توجه ایشان بوده، غیر از حالا این بحث‌هایی که ما راجع به این به اصطلاح راجع به متن حدیث و نقد متن و این‌ها می‌کنیم غیر از مسائل به اصطلاح این قسمت‌ها، یک گاهی اوقات شده حتی مسائلی که اصطلاحاً ما در زمان خودمان الآن این‌ها را جزو ویراستاری می‌دانیم یعنی این که مثلاً چه جوری ویراستاری حدیث بکند که البته این به هیچ وجه در بحث‌های متن ما نمی‌آید اصولاً ویراستاری این که حالا سر سطر بنویسند، نصف سطر بنویسند، نقطه بگذارند، ویرگول بگذارند، عادتاً در بحث‌های حدیث، چون بحث حدیث می‌دانید در پیش آقایون بله مسأله به اصطلاح که بیشتر مطرح است حجیت است در این مسائل مسأله حجیت مطرح نیست اما می‌خواهم بگویم این خیلی عجیب است که این‌ها در آن به اصطلاح آن زمان حتی این نکات را به اصطلاح در نظر می‌گرفتند و به اصطلاح متعرض می‌شدند، اصلاً ایشان دارد در همین محدث فاضل خیلی عناوین دارد حالا من نمی‌خواهم، از عناوینی که ایشان دارد این است که ایشان می‌گویند که به عنوان الدائرة بین الحدیثین، بعد با سند نقل می‌کند، اسمعی ابن ابی الزناد قال فی کتاب ابی هذا ما سمعته من عبدالرحمن ابن هرمز الاعرج، عبدالرحمن اعرج، قال فکلما انقضی حدیث ادار دار ثم قال هكذا کل الکتاب، این خیلی عجیب است از همان تقریباً قرن اول،

س: بعد از یک حدیثی دائره بکشد

ج: یک دائره خیلی عجیب است،

س: تبدیل بشود به این امر

ج: این‌ها مسائل ویراستاری است ربطی به بحث ما ندارد، نمی‌خواهم بگویم،

س: عنوان همان

ج: می‌خواستم همین را بگویم خیلی عجیب است و اعجب از این است که اصولاً، البته من بعضی از نسخ خطی، نسخه خطی را هم چند جزء یعنی دو جزء است تقریباً از یک مجموعه حدیثی است مال ابن عقده، نسخه خطی است بد نبود قدیم بود، حالا نمی‌دانم قرن ششم بود و اینها، آن هم بعد از هر حدیث یک شبه دائره، دائره نبود آن تقریباً مثل یک قطره قطره باران، این شکلی دارد که تهش تیز است، این طوری مثلاً گردی که دائره دائره نیست و این معلوم می‌شود از آن وقت حالا ما قرآن‌های که داریم منسوب اند به خیلی زمان‌های بعد از این و درش دائره ندارد، بعضی از قرآن‌های خط قدیم که حالا الآن دیگر مطرح شده آن نسخ کوفی، بعضی‌هایش مثلاً سه تا الف ریز دارد بعد فصل، بعضی‌هایش یک چیزی دارد حالا خیلی هم محسوس نیست، معلوم می‌شود که این نکته اصولاً در ویراستاری در همان زمان مطرح شده که بعد از این که برای این که احادیث متونش با هم دیگر، ما اصطلاحاً

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۶ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

جلسه: ۵۵

صفحه ۲

.....
بعدها در دنیای اسلام رسم بر این بود که هر چیزی که تمام شد دیگر انتهی بگویند، مثلاً کلامی که تمام شد با دایره، نشان ندهند، که این کلام تمام شد، اگر بخواهیم به اصطلاح اصولی بگوییم دایره مثل معنای حرفی است مثل حرف علامت است، اما انتهی مثل معنای اسمی است یعنی بعدها آن را با معنای حرفی بیان نکردند، با معنای اسمی بیان کردند، و نکته دیگرش این است که،

س: غیر لفظی بگوییم بهتر است تا

ج: حالا حرفی اصطلاحاً چون به اصطلاح ربطی بین و نکته لطیف‌ترش این است که انسان نمی‌داند چرا دایره قرار دادند؟ مثلاً مربع قرار ندادند، مثلث قرار ندادند، این را هم باید آدم رویش یک فکری بکند، امروزه

س: دایره قلب است قلب مانند است

ج: قلب نیست بعضی‌هایش

س:

۳۹: ۴

ج: تعبیر دار دار دار،

س: نداری آری،

ج: بله ثم قال هكذا کل الكتاب

س: آره در آن شعر الفیه سیوطی هم هست الفیه الحدیث آن هم دایره نوشته حالا

ج: دار

س: دار به شعر در آورده

ج: در شعر الفیه چرا،

س: می‌گوید دار

ج: غرض این که شرح هم دارد شرح الفیه هم معروف است شروح دارد علی ای حال این یک نکته عجیب این است که الآن در ویراستاری، خب شما می‌دانید دیگر آقایون آقای مختاری که کارشان همین است کتاب‌های حدیثی را بخواهند ویراستاری بکنند، شماره می‌گذارند و شماره را اول حدیث می‌گذارند مثلاً حدیث بیست و یک، بیست و دو، نه آخر حدیث این معلوم می‌شود که علامت را آخر حدیث می‌گذاشتند این هم یک نکته‌ای است.

س: مثل آیه قرآن

ج: مثل آیه قرآن، شماره آیات مال اول آیه نیست، مثلاً اگر اول شماره، مثلاً الله لا اله الا هو الحی القيوم، قبلش مثلاً یک شماره ۱۸۳ است مثلاً این شماره آیه نیست، شماره آیه آخر آیه الكرسي، شماره در آخر می‌آید بعضی‌ها هم دیدم الآن در زمان، حالا مشهور شاید نباشند وقتی شماره می‌گذارند یکی هم اضافه می‌کنند به خاطر بسم الله، بسم الله را هم جزء سوره حساب می‌کنند، مثلاً اگر ۱۸۴ در قرآن هست آخر آیه ۱۸۵ می‌کند، یک عدد هم اضافه می‌کند به خاطر احترام بسم الله علی ای حال این هم یک نکته عجیبی است در آیات قرآن هم رسم ندارند دایره مثلاً قبل از مثلاً الف و لام، مثلاً و الصافات صفاً قبل از و الصافات شماره نمی‌گذارند بعدش می‌گذارند و شماره هم و آن رمز هم دارند همین دایره‌ای که ایشان در حدیث دارد و آن را آخر حدیث

می گذارند نه اول حدیث الآن شما در ویراستاری در اول حدیث می گذارید شماره را اول حدیث نه شماره را در آخر حالا قرآن را به خاطر اتباع مثل خطان یقاس علیهما خط العرض و خط القرآن، قرآن را به خاطر اتباع و به خاطر سنت هنوز آخر آیه می گذارند و الا متعارف این است که شما در ویراستاری تان آن را باید اول بگذارید نه این که آخر، حالا این هم چیز عجیبی است یعنی اگر یک باب بیست تا حدیث درش بود حدیث اول دائره ندارد، حدیث آخری دائره دارد، دیگر باب تمام می شود، بعد می نویسد باب کذا، این هم یکی از عجایبی است که مربوط به متن حدیث است، یعنی این کتاب حالا در قرن چهارم نوشته شده خیلی عجیب است و این مطلبی که ایشان گفته حدود اواخر قرن اول است، قرن دوم است، حالا دقیقاً عبدالرحمن اعرج در ذهنم نیست به نظر از ابی هریره نقل می کند اواخر قرن اول باشد، حالا الآن،

س: فاصل بین دوتا حدیث بوده و لذا چون پشت سرهم هم می نوشتند

ج: نه، گاهی من دیدم، من دیدم باب تمام می شود بازهم دائره است، خط می آید بعد می نویسد باب کذا، دیدم نسخه خطی دیدم

س: دائره

ج: نه، نسخه خطی دیدم آخر حدیث بعدی هم که تمام می شود اصلاً باب تمام می شود خط می کشد زیرش،

س: بازهم

ج: دیدم بازهم دائره را دارد عدد هم ندارد حالا آیا در اول در قرآن این به کار برده شد بعد این حالت را در حدیث به کار بردند این،

س: به قول شما فکر کنند که چون راجع به این مناره ها که بعضی در مدینه بالایشان دائره هست و در مکه بالایشان هلال است دائره نیست، حالا این هم چرا دائره کشیدند؟ چیز دیگری نکشیدند و این ها شاید یک وجهی داشته

ج: علی ای حال این هم خیلی عجیب است که در آن زمان در دنیای اسلام باز برای این که، این معلوم می شود که الآن هم اگر بخواهیم در بحث های متن حدیث، بحث های ویراستاری باید کاملاً مورد توجه قرار بگیرد این ها چقدر دقت کردند از همان اول من جمله،

س: قرن چهارم زمان تدوینش است

ج: بله، خیلی بله ایشان با سند آورده، بعد ایشان بحثی دارد که در این صفحه ۶۰۸ است: ان نقطع الشكل بعد در این جا،

س: نقطع شکل، شک هم

ج: حتی در این جا در هامش ایشان نقل می کند خود آقای چیز، این از مرزبانی نقل می کند که خود رسول الله فرموده بودند که بله نقطه های حرف را بگذارند، اگر این باشد خیلی عجیب است چون قرآن های که داریم غالباً مال قدیمی هایش نقطه اصولاً ندارند، ایشان یک بابی دارد بله و قالوا این اصلاً عجیب است جزو مطالب ویراستاری آن زمان است، انما یُشکَل ما یُشکَل، انما یُشکَل ما یُشکَل خیلی لطیف است این تعبیرش یُشکَل این یُشکَل البته بعض کتاب ها برای اشکل هم متعدی نوشته لیکن ظاهراً اشکل لازم است، یُشکَل از باب شکل مثل نصر ینصر،

س: اشکل الامر

ج: اشکل الامر این یشکل اولی صیغه مجهول است از باب شکل ثلاثی مجرد، شکل یشکل الآن من احتمال می‌دهم شامل نقطه هم بشود یعنی اگر عبارتی مشکل شد آن وقت آن را شکل بدهیم یعنی همین کاری که الآن شماها در چاپ کتب دارید می‌کنید یک حرفی که مشکل می‌شود با حروف اعراب

س: مشتبه می‌شود

ج: مشتبه می‌شود دقت کردید با حروف اعراب آن را مشخص، الآن اصطلاحاً مشکوله، نسخه مشکوله، یعنی بله آقا؟

س: جاهای آسان را توضیح بدهند سخت‌هایش را حذف کنند

ج: این نسخه مشکوله یعنی نسخه‌ای که کامل اعراب باشد انما، عجیب است یعنی شما الآن ملتفت نبودید، مطلبی را که الآن دارید در چاپ کتاب انجام می‌دهی، هزار سال، هزار صد سال قبل نوشته شده، که روشن شد الآن مثلاً صحیح بخاری همه‌اش مشکول است یعنی نه این‌که بعضی‌هایش مشکول باشد آن وقت این، الآن هم عده‌ای دیگر باز پیدا کردند مثلاً اگر یک کتاب حدیثی چاپ می‌کنند آن قسمت‌های که سند است کلام راوی است این‌ها با حروف عادی است آنجای که کلام خود امام یا رسول‌الله آن را مشکول می‌کنند آن را فقط دیدید دیگر، آن را فقط اعراب گذاری می‌کنند،

س: شامل نقطه هم می‌شود

ج: این احتمال دارد شامل نقطه هم بشود، انما یشکل ما یشکل و لا حاجة الى الشكل مع عدم الاشكال و قال آخرون الاولى ان یشکل الجميع و کان عفوان و حبان من اهل الشک و التقييد بله خیلی عجیب است، بعضی‌ها از همان وقت معتقد بودند یعنی آقا تمام کتاب را باید اعراب بگذارید،

س: مثل عبدالستار

ج: مثل فرض کن صحیح بخاری، همه‌اش اعراب دارد خیلی عجیب است یعنی می‌خواهم البته بحث‌های ما نیست این بحث، اما این را هاشم به اصطلاح باشد، معلوم شد که در مباحث حدیث اگر چیزی دیگر هم می‌خواهد کما این‌که امروز برای خودش فن شد دیگر ویراستاری و اصول ضبط و کار این‌ها معلوم می‌شود که از همان زمان قدیم رو این اصول کار کردند آخر ما بعضی از مطالب را به اصطلاح در اصطلاح خودشان در علم ادب یکی از، علم ادب را سیزده‌تا، هفده‌تا، هجده‌تا نوشتند علوم ادب را که یعنی مرادشان ادب القول نه ادب الفعل، ادب الفعل اخلاق است، در ادب به اصطلاح یکی از علوم ادب را املاء نوشتند اما حالا آدم خیال می‌کرد این‌ها مثلاً مسائل املائی است، مثلاً علی ابن ابی طالب علی بن ابی طالب می‌نویسند اما اگر بگویند و قال ابوالحسن علی آنجا می‌گویند همزه را باید بگذارید اگر گفتید قال علی ابن ابی طالب همزه نمی‌خواهد، الآن مراعات نمی‌کنند این جزء املاء قدیم است اگر کنیه او آورده شد می‌دانستید قال ابوالحسن علی، ابن این‌جا همزه را می‌گذاشتند، قال علی همزه را نمی‌گذاشتند،

س: یعنی اگر ابوالحسن می‌آمد همزه

ج: بله،

س: بین علمین که دوتا اسم است ولی بین کنیه و اسم دیگر نمی‌گذاشتند

ج: نه می‌گذاشتند بله

س: بین دوتا اسم نمی گذارند علی ابن ابی طالب
ج: علی بن ابی طالب نمی گذارند یعنی تا حالا شاید
س: وقتی ابوالحسن می آید باز هم بین علی ابن ابی طالب را می آوری،
ج: باز ابن می آورند، مثلاً قال امیرالمؤمنین ببینید قال امیرالمؤمنین ابوالحسن علی، ابن ابی طالب آنجا همزه را آن وقت اگر مثلاً بگویند و قال علی ابنش را اول سطر بعدی بنویسند آنجا هم همزه را می گذارند یعنی علی ابن ابی طالب، الآن مثلی که مراعات می شود این،

س: شرح رضی آن شافیه آخرش مسائل

ج: املاء

س: اینها را دارد

ج: دارد مسائل املاء دیگر،

س: بله مسائل املاء

ج: اگر قال علی بن ابی طالب اش این بن اش بیاید سر سطر بعدی باز همزه را اینی که الآن به نظرم شماها می گذارید نیست؟

س: رایج است عرب ها بیشتر مراعات می کنند

ج: شما مراعات نمی کنید ایرانی ها مراعات نمی کنند؟

س: ایرانی ها هم چرا ولی چون گاهی وقت ها

ج: وقتی علی می نویسند بن، سر سطر بعدی می آید سر سطر بعدی آنجا هم باز همزه را می گذارند ابن ابی طالب اگر سر سطر، این ها را اصطلاحاً ما قواعد املاء به اصطلاح می گفتند اما معلوم می شود غیر از قواعد املاء قواعد ویراستاری را هم مراعات می کردند می خواهم این نکته را بگویم،

س: شکل نقد که ویراستاری نمی شود؟

ج: چرا دیگر،

س: اعراب که

ج: اعراب چه اثر دارد نقطه بگذارد یا نگذارد، آن وقت این نکته که ما تمام کتاب مجهول باشد الآن هم کتاب های که چاپ می شود مبانی مختلف دارند، معلوم شد این مبانی از قبل مطرح بوده این در دنیای اسلام تازه نیست خیال نکنیم، یک تازه آمده آقاییون ضوابط ویراستاری را دارند جعل می کنند، اصلاً در اینجا دارد که انما یُشکل ما یُشکل، اگر مشکل بود شما به اصطلاح اعراب بگذارید، حالا یُشکل شاید شامل نقطه هم بشود، آن وقت ایشان در این باب که قالوا بله و لاجت، و قال آخرون الاولى ان یشکل الجميع، که الآن هم متونی که دارای قداست بیشتری است این جوری چاپ می شود مثل صحیح بخاری مثل نهج البلاغه، تصادفاً خود نهج البلاغه هم جای که کلام رضی هست، گاهی قبل از خطبه، گاهی آخر خطبه یک کلامی آن را هم بدون شکل می گذارند اگر دیده باشید بدون اعراب می گذارند، اما خود کلام امیرالمؤمنین را با اعراب می گذارند اینها قواعد ویراستاری است دیگر و انصافاً آدم تعجب می کند که این ها اهمی که در حدیث داشتند حتی در این قواعد باز این جا مثلاً یکی از لطایف کار بله،

از اوزاعی نقل می کند قال الاوزاعی، العجم نور الکتاب، عجم یعنی به اصطلاح نقطه گذاری، معجم یعنی نقطه، یعنی نقطه گذاری خیلی تعبیر زیبایی است، چور شما چراغ می اندازید می شناسید، نقطه که می گذاری مثل چراغ است، حرف را روشن می کند، حرف حاء است، حرف خاء است، حرف باء است، حرف تاء است، خیلی تعبیر زیبایی است باز خود آقای رامهورمزی اشکال می کند می گوید قال الاوزاعی العجم نور الکتاب بله، بعد ایشان می گوید هکذا لفظ الحدیث باز خود ایشان اشکال می کند، که ایشان گفته عجم باز می گوید این لفظ غلط است عجم نیست و الصواب الاعجام، نباید بگوید عجم، باب افعال بیاورد، اعجمت الکتاب فهو معجم لا غیر، آخر این بحثی است که اصولاً خب این بحث بر می گردد در متن

س: تای معجمه، نمی گوید معجمه

ج: معجمه نمی گویند، عجوی، و اصلاً ببینید این خودش کلاً یک بحثی است که بعضی از الفاظ که به اصطلاح بین به اصطلاح ثلاثی مجرد و مزیدش اختلاف هست در عبارات می آید، این هم در یکی از بحث های است که در متون اثر دارد البته در حجیت نه، اما چون ما عرض کردیم دیشب اشاره کردیم بعد اصولاً متن یک جانب مهم کلام است یعنی متن یک چیزی کمی نیست هم تاریخ را نشان می دهد هم جامعه را نشان می دهد، هم تمدن نشان می دهد، اصلاً یک حسابی دارد متن که چه عبارتی باشد مثلاً ما الآن داریم امهرها بکذا، در روایات ما هم آمده امهرها را نگاه کنید، چندتا روایت داریم امهر بعد می گویند این غلط است، صوابش مَهرها به عکس این، یعنی باب افعال آورده گفتند این غلط است، درست است در کلمات فقهاء هست در روایات هم هست،

س: عربی هم غلط مشهور داریم،

ج: بله داریم

س: مثل اربکه و ربکه

ج: بله، مثلاً همین حدیثی که حالا این ایام به مناسب ایام عشره محرم حضرت به عبیدالله ابن حر جعفری گفتند، من سمع واعیتنا اهل البیت فلم ی نصرنا فلم کذا، اکبه الله علی منخره فی النار، این صحیحش کَبَّه الله است، یعنی این فعل ثلاثی مجردش متعدی است ثلاثی مزیدش لازم است، علی خلاف القاعده، کَبَّه الله علی منخره، این اگر بیاورید خیلی ها اکَبَّه الله، اکب لازم است اکب علی قدمیه، یعنی افتاد

س: کبت وجوههم

ج: کَبَّت وجوههم، مجهولش، معلوم شد؟

س: بله

ج: این را هم ایشان دارد عکس آن است، یکی حالا من به مناسبتی چون بحث های متن این قسمت ها را هم دارد که من عرض کردم سابقاً خودم هم مثال های عرض کردم مثلاً لایطل دم امرء مسلم در کتب اهل سنت این طور است، در روایات ما من اصلاً تا حالا تا لایطل را در روایات ما ندیدیم، لایبطل دم امرء مسلم، و باز هم نوشتند لایطل غلط است، صوابش لایطَل دمه، این فعل به اصطلاح لازم است لایطَل، یُطَل نمی آید از این فعل یُطَل نمی آید اصلاً یُطَل غلط است لیکن غلطی است که روی الفاظ فقهاء مشهور شده یا اُضح لمن احرمت له، دیدم بعضی از این آقایون معاصر ما هم مثلاً در جواب استفتاء که صدق اُضحاء باید بکند یعنی باب افعال گرفتند، اُضح، اُضحی یُضحی اُضحاء، اُضح فعل امر است از باب اُضحاء، این هم غلط است صحیحش اُضح

ضحی یضحی است ثلاثی مجرد است یعنی اُبرز، نه اُبرز، اگر اُضح باشد به معنای ابراز است، نه اُبرز ظاهر بشو برای کسی یعنی به اصطلاح چیزی رو سرت نگذار، مثلاً چیزی اُضح، ثوابش اُضح لمن احرمت له،
س: ظاهر شو

ج: ظاهر شو، بارزش شو، دقت کردید آن وقت این اگر بخواهد بنویسد لابد من صدق الزهی علیه، انه مثلاً ظاهر شده بلکه بهتر من صدق البروز علیه، انه برز لمن احرمت له، اما دیدم مثلاً در استفتائش نوشته، صدق الاضحاء راست هم می گوید آن درست گفته، لیکن ملتفت نشده که عبارت فقهاء غلط است ازهی غلط است، نوشتند که فقهاء خواندند اُضح لمن احرمت له البته این فقهاء چون این حدیث نیست این کلام حسن بصری است پیش آنها کلام حسن بصری است، پیش ما حدیث
س: بله

ج: نه پیش ما حدیث است از موسی ابن جعفر سلام الله علیه اما پیش اهل سنت از امام صادق در روایت تظلیل نداریم در باب حج، در باب احرام این مطلب را نداریم اما از موسی ابن جعفر اُضح لمن احرمت له بیاورید اُضح را غرضم این نکته را می خواهم عرض کنم این جا هم این آقا دارد تأکید می کند که این غلط است العجم نور الکتاب غلط است، الاعجام نور الکتاب ببینید هکذا لفظ الحدیث این همان بحث متنی که ما می گوئیم یکی از جهات متن همین قسمت است که غلطهای ادبی این ها بله آقا؟
س: اعجام نقطه گذاشتن است عجم نقطه داشتن است

ج: می گوید اصلاً صدق نمی کند عجم الکتاب صدق نمی کند، و هو النقد ای ان تبين التاء من الياء و الحاء من الخاء و الشكل تقيد الاعراب، الآن عربها هم همین را نسخه مشکوله، مثلاً نسخه خطیه مشکوله، مشکله یعنی اعراب دارد با اعراب این است این الآن متعارف است باز ایشان همین کلام به اصطلاح اوزاعی را از اسمعی نقل می کند همین کلام را که العجم نور الکتاب، ایشان می گوید و حدثنی فلان نمی خواهم دیگر حالا سند بخوانم قال بلغنی، اسمعی قال ان الاوزاعی قال تعجم الکتاب نور،
س: دیگر برده رو تفعیل

ج: دقت کردید یعنی این دقتی که عجیب است یعنی دقتی را که ما الآن بنده گاهی مطرح می کنم خیال می کنیم عجیب و غریب است این هزار و صد سالی قبل که آن نسخه ای که من دیدم عجم است این غلط است به نظر من صوابش اعجام است باز در یک نسخه دیگر تعجیم دیدم تعجیم الکتاب نور، حالا مطلب روشن بوده بحث این بوده که کدام باب ببرنش ثلاثی مجرد باشد باب افعال باشد باب تفعیل باشد، اُضح لمن احرمت له را آوردی؟

س: بله جلد چهار کافی است علی ابن ابراهیم عن ابيه عن عبدالله ابن مغیره قال سئلت ابا الحسن علیه السلام عن

۱۰: ۲۲

محرم فقال اُضح لمن احرمت له

س: اعراب چه گذاشتند آنجا؟

س: این جا اُضح

ج: چاپ کردند مشکول درستش این است

س: یعنی همزه نگذاشتند

س: همین درستش همین است،

س: همزه نگذاشته

س: همزه قطع نگذاشته واضح

س: اگر شش روش بگذارد می شود قطع نگذارد می شود

ج: اما در کتاب غریب الحدیث دارد نهایی دارد نهایی این اثر دارد که علماء اُضح می خوانند صوابش عرض کردم بعضی از آقاییون معاصر اسم نمی خواهم ببرم در آنجا هم در استفتائاتش نوشته یصدق الاضحاء برده به همان باب افعال اُضح لمن احرمت له و عجیب این است که در روایت امام صادق نداریم این را عبدالله ابن مغیره هم نقل می کند سند به حسب ظاهر صحیح است لیکن عبدالله مغیره چیزهای عجیب و غریب نقل می کند آدم متحیر است از ایشان از بزرگواری ایشان علی ای حال این دو سه تا نکته را هم من عرض کردم که این مربوط به ویراستاری است که خود متن حدیث را به اصطلاح چه جوری بنویسند چه جوری جدا بکنند؟ نقطه اش را بگذارند نقطه اش را نگذارند، و این خیلی عجیب است انصافاً بینی و بین الله، شما الآن خیال می کنید که کارهای که جدیدی است که الآن شده معلوم می شود که این کارها از همان هزار دویست سال، هزار سه صد سال قبل مطرح بوده، از همان قدیم مطرح بوده به این صورت، این هم آقا نکته ای به اصطلاح خارج از متن خارج از بحث برای تنبیه یعنی انصافاً می خواهم این را عرض کنم که اگر الآن این کارهای به حساب ویراستاری توسعه بدهیم این واقعاً مطلوب است می خواهم این را بگویم مثلاً یکی از کارهای ویراستاری شاید این را هم باید جزو ویراستاری حساب بکنیم مثلاً از همان قرن به اصطلاح دوم و سوم ما عنوان باب داریم، البته در ویراستاری شان الآن کتاب های ما درست ننوشتند بعضی از کتاب های اهل سنت دارند، باب مثلاً الجمع، باب الجمع مثلاً بین الصلاتین، باب ان المحرم يجب علیه، در آنجا از همان اوائل در قرائت این عبارت در کافی هم دارد دیگر باب کذا، در قرائتش اختلاف دارند بعضی ها می گویند خوانده بشود باب ان المحرم يجب علیه مثلاً ان یظل، این جوری بخونیم، بعضی ها معتقدند نه بخوانیم باب ان المحرم، یعنی به نحو اضافه باب به بعدی،

س: یک نوع ابدال باشد

ج: یا جدا بشود خب این هم از مسائل ویراستاری است که آن وقت ها مطرح بوده اما عنوان باب را آوردند یعنی ما از خیلی متون قدیم داریم باب کذا، باب کذا، که در کتاب اشعیات من یک صحبتی کردم که ابن عدی اشکال می کند که کتاب مبوب است، و این زمان زمان امیرالمؤمنین است کتاب بر می گردد به زمان، و در آن زمان مبوب نبوده کتاب به صورت مبوب نبوده حالا بحث هایش گذشت در بحث سابق و یک مقدارش را هم در همان شب های پنج شنبه بحث کردیم یک مقدارش را همین جا بحث کردیم در همین بحث های به حساب متن به هر حال بعدها به اصطلاح این قسمتی را که عرض کردم که باب و جدا کردن و بعدها باز هم نکته ای در همین جا پیش آمد باب را در متن کتاب بنویسیم یا باب را در هامش بنویسیم، همین الآن هم که بعضی از کتب را تحقیق بکنید دیدید دیگر مثلاً می خواهند جدا بکنند فصل را، این که مثل کتاب رسائل جدا نکردند، بخواهند بحث را جدا بکنند عده ای بین پرانتز یا بین کروشه مثلاً دو قلاب این عنوان را اضافه می کنند عده ای هم هامش کتاب اضافه می کنند، حاشیه کتاب، مثلاً الآن صحیح بخاری باب را وسط باب دارد، باب کذا، باب کذا، این طوری مسلم باب را حاشیه خود مسلم حاشیه نوشته، یعنی چه؟ یعنی می خواسته حدیث رسول الله به چیز دیگر مخلوط نشود روشن شد، خود می گویم شنیده بودید مسلم

عناوین ابواب را در حاشیه کذا، دقت کردید چه می‌خواهم، یعنی می‌خواهم بگویم این مطالب و دقت در این مطالب از همان قدیم یعنی بیش از هزار صد سال، هزار دویست سال مطرح است خیلی عجیب است، واقعاً یک هشیاری عجیبی حالا نمی‌دانم این واقعاً از جای دیگر،

س: این عجب تقیدی داشتند

ج: تقیدی اصلاً خود همین‌جا که الآن برای شما خواندم یک بحثی هم راجع به حاشیه، این آقای خدا رحمتش کند آقای بله آقای تستری رحمه الله علیه می‌گوید این در حاشیه بوده اضافه متن به حاشیه شده اشتباه متن به حاشیه این دارد ایشان مرحوم آقای تستری زیاد دارد نسبت به بقیه بیشتر دارد، بعد این‌جا ایشان عنوان بابش این قدر است باب ندارد التخریج علی الحواشی، اجوده ان یخرج، به اصطلاح ان یخرج من موضعه حتی یلحق به طرف الحرف المبتدء به من الکلمة الساقطة فی الحاشیه و یکتف فی الطرف الثانی حرف واحد مما یتصل به فی الدفتر لیدل ان الکلام این شبیه البته ایشان،

س: صفحه با صفحه بعدش

ج: ارتباط پیدا بکند،

س: این یک باوری بوده

ج: بله

س: بعضی از کتاب‌های قدیم

ج: یک چیز دیگر می‌گویند الآن اصطلاحی که گفت،

س: رکابه،

ج: رکابه، این رکابه را هم ایشان متعرض شده این بحث را ایشان و باز دو مرتبه بحث دیگر اذا کتب حرفاً واحداً و کلمه واحده مرتین، فاولیهما بان یبطل الثانی لان الاول کتب علی الصواب، و الثانی کتب علی الخطأ فالخطأ اولی بالابطال و قال آخرون انما الکتاب علامه لما یقرء فالولی الحرفین بالابقاء ادلهما علیه و اجوده‌ما صوراً که اگر یک کلمه را بعد اشتباه کرد کلمه اول خط بگذارد یا دوم خط بگذارد؟ خیلی واقعاً انصافاً باید قبول کرد که نسبت به من همیشه عرض کردم قرن‌های سوم و چهارم رو حدیث رسول‌الله خیلی دقت‌های فراوانی شده یعنی حتی تا این مقداری که الآن مطرح است عرض کنم یکی دوتا مطلب دیگر حالا به مناسبتی چون این‌ها به اصطلاح، این در کتاب مقدمه ابن الصلاح دیگر معروف‌ترین کتاب اهل سنت، انصافاً هم کتاب قشنگی نوشته خیلی حقاً یقال کتاب جمع و جوری است بهترین کتابی تقریباً، تقریباً می‌شود گفت، بهترین متن اهل سنت همین کتاب مقدمه ابن الصلاح است که خیلی فوائد فراوان دارد یک مقدار زیادش هم شهید ثانی رضوان الله علیه در کتاب درایه خودش ایشان نقل کرده، عرض کنم ایشان من الآن در این مستقلاً ندیدم در فهرست را فقط نگاه کردم خواندم کتاب حتی یک وقتی پیشم گذاشته بودند کاغذ می‌گذاشتم، مثلاً پنج صفحه‌اش خواندم بدانم تا کجا رسیدم تا آخر کتاب؟ بعض وقت‌ها من یک کتاب را کامل می‌خواهم بخوانم این جوری است یک ورقه می‌گذارم که اشتباه نشود از اول کتاب تا آخر را کامل بخوانم ایشان در بعضی از جاها که مربوط می‌شود به اقسام، این تقسیم اصلی حدیث به چهارتا و تقسیمی به اصطلاح در بین شهیدثانی تقسیم ثانوی‌اش به بیست و هشت تا ریشه‌هایش در این کتاب است حالا من وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم.

ایشان وارد بحثی در باب حدیث معلل یعنی معلول، معلول یعنی بیمار، از حدیث بیمار، یک چیزهایی که مربوط می شود به نحن فیه ایشان به اصطلاح متعرض می شود ایشان از مطالبی که در این جا بله، و یسمیه اهل الحدیث المعلول و ذلک منهم و من الفقهاء فی قولهم فی باب القیاس العله و المعلول

۱۴: ۳۰

عند اهل العربیة و اللغة حالا آن بحث های لغت و این ها بله، اعلم ان معرفة علل الحدیث من اجل علوم الحدیث و ادقها و اشرفها راست هم می گوید اینی که می فهمد این حدیث معلول است بیمار است و چه بیماری دارد، بله این کار مشکلی است بعد ایشان یک توضیحی می دهد که دیگران هم گفته اند که قد تقع العله فی اسناد الحدیث و هو الاكثر و قد تقع فی متنه آنچه که الآن مربوط به بحث ماست، این نسبت متن حدیث است که

۴۷: ۳۰

بشود ثم بله، حالا بعد ایشان می گوید ما یقع فی الاسناد قد یقدح فی صحه الاسناد و المتن معاً كما فی التعلیل بالارسال و الوقف، مراد از به اصطلاح وقف یعنی مرفوع باشد یا موقوف باشد ارسال سند دارد یا ندارد؟ یعنی مرادشان ارسال به ابهام واسطه، مراد ایشان از این ارسالی که این جا می گوید چون عرض کردیم کراراً ارسال به چند جور می شود یکش به حذف واسطه است یکش به ابهام واسطه است یکش هم به تصریح به حذف، مثلاً گاهی می گوید مثلاً ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا این ابهام واسطه است، مثلاً می گوید ابن ابی عمیر عن زراره این ارسالی است که حذف واسطه است تصریح هم نکرده اما چون ابن ابی عمیر از زراره نقل نمی کند مرسل است این کارش مشکل است احادیثی که مراد از وقف هم در اصطلاح ایشان مثلاً ابن عباس قال کذا آیا این کلامی را که ابن عباس گفته قال رسول الله یا قال خودش، اگر قال رسول الله باشد مرفوع می گویند اصطلاحاً اهل سنت، ما مرفوع را به مرسل می گوئیم آنها مرفوع را به حدیثی که صحابه از پیغمبر نقل کرده، اگر کلام خود صحابه باشد موقوف می گویند، مثلاً همین حدیث به اصطلاح ما را ه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، بعضی ها عن عبدالله ابن مسعود عن رسول الله نقل کردند، لیکن محققین فرمودند کلام خود ابن مسعود است، یعنی بحث سر این است که آیا این حدیث مرفوع است یعنی ابن مسعود عن رسول الله یا موقوف از خود ابن مسعود،

س: قد رفعه الی رسول الله

ج: رفعه نمی خواهد بگوید رفعه که بگوید کافی است، رفعه قال یعنی قال رسول الله، عن علی ابن ابی طالب رفعه یا عن علی قال مثلاً المؤمنون عند شروطهم می گویند این کلام، البته المؤمنون عند شروطهم نه، می گویند این کلام این که ایشان گفته، کما فی التعلیل یعنی تعلیل در این جا نه علت، به اصطلاحی که ما می گوئیم مریض بودن بی بیمار بودن یک حدیث،

س: معتل بودن

ج: معلول بودن، معتل بودن یک حدیث یا ارسال بله، وقف چون اگر ارسال و وقف شد نه سندش درست است نه نسبت آن متن ثابت می شود فمّن امثله ما بعد ایشان مثال می زند ما وقعت العله به اصطلاح باسناده لیکن من غیر قدح فی المتن، یعنی متن ثابت است اما این سند مشکل دارد اما متن آن وقت حدیث البیعان بالخیار می گوید، حالا من دیگر وارد بحثش نمی شوم چون ربطی به الآن به بحث ما ندارد، و مثال العله فی المتن در من فرد مسلم باخراجه فی حدیث انس، من اللفظ، می خواهی این را از

مسلم بیاور، ایشان که ایشان نقل کرده حدیث شماره ۳۹۹ جلد دو صفحه ۱۲، ۳۹۹ نوشته این، در هامش است، چون این حدیث محل کلام است خیلی مفصل روی این بحث، شاید بگوییم جزءها نوشتند در این حدیث، همان حدیث معروف که آیا رسول الله بسم الله می گفت یا شروع به الحمد لله می کرد که خیلی هم مفصل حتی فخر رازی چون شافعی اصرارش بر این است که رسول الله بسم الله می گفت و ابوحنیفه هم اصرارش بر این است احناف اصرارش بر این است که بسم الله نمی گفت به الحمد لله شروع می کرد آن وقت در کتاب مسلم، این جور آمده بله، انما قالوا فيه هكذا بله، آن وقت مسلم این جور نقل کرده که رسول الله کان یقرأ به به اصطلاح الحمد لله رب العالمین من غیر بسم الله الرحمن الرحیم تصریح دارد آوردی حدیث را؟ این را مسلم دارد، بخاری دارد کان یفتتح الصلاة بالحمد لله رب العالمین اشکال سر این کلمه است من غیر بسم الله یعنی چون آقایون خب آمدند اهل سنت جواب دادند که کان رسول الله یفتتح الصلاة بالحمد لله یعنی سوره حمد می خواند نه این که بسم الله نمی گفت دقت کنید نه این که بسمله را حذف می کرد الحمد لله را شروع می کرد، مسلم فقط آورده که من غیر بسم الله یعنی این را تصریح کرده آن وقت یک حدیثی هم هست که بله آقا؟

س: این جا که چند این که دارد

ج: یکی دارد که فقد کان یستفتح الصلاة بالحمد لله رب العالمین هیچی ندارد، بخاری هم این را دارد، دوتایشان این را آورده،

س: باب حجیت من قال بسم الله آیه من اول کل سورة در این، در ادامه اش و باب حجة من قال لایجهر بالبسمله

ج: لایجهر بالبسمله،

س: عن انس

ج: عجیب است احادیث هم هردو به انس بر می گردد هم آنی که بغیر بسمله هم آنی که بله، من چون این را ندیدم متن مسلم را تا حالا ندیم این که گفتم بخواند، من آن بحث را دیدم

س: انس اعتراض داشت که نماز را شما عوض کردید تغییر کرد، آن قصه ای که

ج: انس نیست نه،

س:

۱۱: ۳۶

انس آمد در مسجد گفت خیلی تغییر دادید

ج: بله، حتی غیرتم الصلاة بله، نه یک روایت دیگری است که پشت سر علی ابن ابی طالب نماز خواندم فذکرني بصلاة رسول الله این را هم داریم

س: قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان فلم اسمع احداً منهم یقرأ بسم الله الرحمن الرحیم این یک حدیث است، بعد یک ذیلی آورده، می گوید: أ سمعته من از قتاده می پرسد که، بعد حدیث بعد این است که: عن عبده

ج: عبده سلمان و عبده، یک عبد خیر داریم یک عبده داریم،

س: عن عبده ان عمر ابن خطاب كان يجهر بهولاء الكلمات بعد فقط درش بسم الله را آورده بعد بعدش این است که و عن قتاده انه كتب اليه يخبره عن انس ابن مالك انه حدثه قال صليت خلف النبي صلى الله عليه وآله وسلم و ابوبكر و عمر و عثمان فكانوا يستفتحون بالحمد لله رب العالمين لا يذكرون بسم الله الرحمن الرحيم في اول قرائه و لا في آخرها

ج: این روایت صاحب این کتاب ابن ابی الصلاح می گوید معلول است، این متن معلول است،

س: خودش فهمش را اضافه کرد

ج: ببینید دقت بکنید بعد می گوید چرا؟ چرا بله، و رأوا الاكثرين انما قالوا فيه فكانوا يستفتحون القرائه بالحمد لله رب العالمين من غير تعرض لذكر البسملة اصلاً صحبت بسمله نبوده روایت این بوده، و هو الذي اتفق البخاري و المسلم على اخراجهم في الصحيح و روا ان من رواه بلفظ مذکور من دون بسمله رواه بالمعنى الذى وقع ففهم من قوله كانوا يستفتحون بالحمد لله انهم كانوا لا ييسملون،

س: فهم خودش را

ج: همین، این علتش در متن است خیلی لطیف است

س: دلیلش هم این است که می گوید بخاری و مسلم

ج: هردو باز نقل کردند، درش من غیر تعرض ندارد بله، فرواه علی ما فهم و اخطأ لان معناه ان صورة التي كانوا يفتتحون بها من الصور هي الفاتحه و ليس فيه تعرض لذكر التسميه و ضم الى ذلك امور اولاً شواهد ذكر کردند منها انه ثبت عن انس، ثبت لما می گویند به اصطلاح می گویند حدیث صحیح است دیگر مثلاً متون مختلف دارد این صحیح است، سئل عن الافتتاح بالتسميه فذكر انه لا يحفظ فيه شيئاً عن رسول الله در این جا حاشیه اش را دارد و الله اعلم، دقت کردید یعنی این من غیر بسم الله را این اضافه شده، راوی برداشته از فهم خودش را به روایت اضافه کرده، و الا چون در روایت انس فقط این مقدار است يستفتحون بالحمد لله خب این ممکن است مراد این باشد سوره حمد را خواندند يستفتحون بالحمد لله نه این که بسم الله نمی گفتند، نه معنایش این است که بسم الله نمی گفتند این راوی برداشته این معنی را این جور، بعد علی ای حال معرفت بله، بعد این در صفحه ۱۹۰ بود البته این مسأله را از صفحه قبلش همان مثالی که ایشان زد ایشان باز یک بابی را قرار دادند النوع التاسع عشر المضطرب من الحديث، المضطرب من الحديث هو الذى تختلف الرواية فيه فيرويه بعضهم على وجه و بعضهم على وجه آخر، حالا چون این دیگر حالا بحث مضطرب را هم ایشان دارد بله و قد يقع الاضطراب في متن الحديث و قد يقع في الاسناد این می گویم ما چون قدمای ما این را در مضطرب است در درایه شهید هم آمده، اما اصلش این جاست ما از اصلش شروع کردیم دقت فرمودید، بله و قد يقع فيه بله و من امثله ما روينا عن اسماعيل ابن فلان بله این جا این مثالی که ایشان زده راجع به راوی است چون اسماء مختلف آمده حالا این دیگر چون به اصطلاح مطلب را از آنجا آورده خیلی الآن به درد ما نمی خورد آن وقت در حاشیه کتاب، يلاحظه حاشیه کتاب صفحه ۱۹۴ محقق کتاب اضافه کرده، مهم تنبيه يلاحظه ان المصنف لم يمثل لمضطرب المتن، راست می گوید لذا من هم نخواندم چون آن مضطرب الاسناد بود از بحث ما خارج است مضطرب المتن را يادش رفته بنویسد، مضطرب المتن و قد مثل له غيره انظر شرح التفصيله و التذكرة ایشان به همین مقدار اکتفاء کرده، نوشته ایشان متعرض نشده اما این شدند، از چیزهایی که مهم است و در این کتاب آورده من مخصوصاً بیشتر نظرم رو این بود حالا مضطرب و این ها جای خودش آنها

مشکلاتی دارد حدیث مدرج است این خیلی مشکل است اصطلاحاً حدیث مدرج آن حدیثی است که راوی یا صحابی یا مثلاً پیش ما اصحاب ائمه کلام خودش را در روایت اضافه کرده، آن وقت این نکته‌اش بله، آن وقت ایشان و هو اقسام، ایشان دارد ما ادرج فی حدیث رسول الله من کلام بعض رواه بان ذکر الصحابی من بعده بان یذكر الصحابی او من بعد عقیب ما یرویه من الحدیث کلاماً من عند نفسه فیرویه من بعده موصولاً بالحدیث غیر فاصل بینهما بذکر قائله فیلتبس الامر فیه علی من لم یعلم حقیقه الحال و یتوهم ان الجميع من رسول الله این نکته‌ای که من الآن امشب، البته ایشان در حاشیه، در حاشیه کتاب باز نوشته قد قید المصنف الادراج بكونه عقیب الحدیث و ما نظره المصنف خلاف الواقع، من با تمام بحث، انشاء الله چون من بحث مدرج را دو مرتبه یعنی اشاره‌ای سابقاً کردم، می‌خوانم در حدیث شیعه، حالا چون حدیث اهل سنت است، در حدیث شیعه می‌خوانم و این مطلبی را که محشی نوشته این درست است، این یک نکته‌ای است خودش که در حدیث مدرج شرط است که آن کلام، کلام غیر امام یا کلام غیر معصوم بعد از کلام معصوم باشد ما عرض می‌کنیم نه ممکن است کل کلام اصلاً مدرج باشد، اصلاً کل کلام مال غیر، ممکن است بعد باشد ممکن است اول کلام باشد، ممکن است کل حدیثی که الآن داریم به عنوان حدیث امام صادق کلاً نباشد کلاً حدیثی،

س: مدرج که آن کلش که اگر نباشد که مدرج اصلاً معنایش

ج: یعنی موقوف است یعنی کلام صحابی است، اصحاب او را همین حدیث لاتنقض الیقین بالشک در بعض از نسخ عن ابی جعفر است، در بعض دیگرش نه حالا ولو بعد دارد یا زراره آن ممکن است فقال زراره یا فقال یا زراره این‌هاش زائده باشد علی ای مثال‌هایش را عرض می‌کنم بعضی از احادیث را، و لیکن ممکن است مدرج در وسط حدیث هم باشد یعنی در اثناء حدیث آن وقت می‌گوید و من امثلته المشهوره عن عبدالله ابن مسعود ان رسول الله علمه التشهد فی الصلاة فقال قل التحیات لله فذكر التشهد و فی آخره اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله بعد این طور است فاذا قلت هذا فقد قضیت صلاتک، این شئت ان تقوم فقم، و ان شئت ان تقعد فاقعد می‌گوید این ذیل فاذا قلت هذا این کلام عبدالله ابن مسعود است شبیه این را هم ما داریم که بعد انشاء الله می‌خوانم دقت کردید، شبیه این هم ما داریم را مثلاً امام می‌فرماید بعد یک نتیجه‌گیری است که ظاهراً کلام راوی است این در بحث متن خیلی مؤثر است انصافاً، شبیه این مطلب را ما هم داریم دقت کردید، شبیه این مطلب که در آخر کلام یک کلامی می‌آید که نتیجه‌گیری کلام سابق است در صورتی که این کلام خود راوی است ایشان دارد این کلام و ان شئت بعد هکذا رواه ابوخیثمه عن الحسن ابن الحر فادرج فی الحدیث قوله فاذا قلت هذا الی آخره، و انما هذا من کلام ابن مسعود لا من کلام رسول الله، مدرج به این معنی، آن مدرجی که من گفتم که شما فرمودید کل کلام مثل همان حدیث چه است؟ ما رواه المسلمون حسن، آن را دیگر موقوف می‌گویند اصطلاحاً مدرج نمی‌گویند، به هر حال چون آنها تعبیر موقوف دارند به نظر ما کلام صحابی است کلام اصحاب امام است،

س: در معانی و بیان مدرج به آن است که وسط کلام می‌آید مزیل آن است که آخر کلام می‌آید

ج: آن را هم می‌شود بهش گفت، لیکن مدرج اطلاق دارد هردوش را می‌گیرد بعد ایشان شواهد می‌گوید در این که این عبارت را فلانی و فلانی در عبارت شان نقل نکردند البته انشاء الله من توضیح می‌دهم یک مدرج‌های هم پیش ما بعدها پیدا شده مثلاً در کتاب، این کار در کتاب فقیه الآن نسبتاً فراوان است نسبتاً نه حالا مثلاً عده‌ای از موارد هست که فقیه یک حدیثی نقل می‌کند،

.....
مراسله بعد یک کلامی خودش می گوید صاحب سائل همه را حدیث قرار داده این مدرجی است که بعد شده، یعنی خود ما هم نگاه می کردیم فقیه را می فهمیدیم این کلام فقیه است این یک فتوای فقیه است، صاحب وسائل رحمه الله و این یک مقدارش را جامع الاحادیث توضیح داده، در جامع الاحادیث یک مقدارش را توضیح داده که آقا این ها اشتباه است این کلام خود صدوق است البته عرض کردم یک مشکلی در این حالا انشاءالله تعالی چون تخریج دارد می شود کتاب صدوق، کتب صدوق اگر این کار را بکنند کلاً حالا کاری به این کار وسائل نداریم کلاً کتاب صدوق را مواردی که عبارت صدوق است با موارد روایت جدا بکند حالا وسائل اشتباه بکند یا نکند؟ نکته دوم الآن در مثل جامع الاحادیث، در مثل فرض کنیم وافی، در مثل وسائل، در مثل بحار، آن جاهایی که کلام صدوق است و فتواست نمی آورند از صدوق نقل نمی کنند،

س: اختلافی است آخر، یعنی یک قسمتی آخر روایت آورده برخی گفتند جزء روایت است برخی

ج: نه بعضی ها که مسلم است کلام صدوق است واضح است دیگر این ها را نیاوردند چون روایت نبوده، نیاوردند چون کلام صدوق است فتوی، در صورتی که به نظر بنده سراپا تقصیر چون صدوق متعمد متون روایات باشد ارزش این را دارد، الآن این مجامع حدیثی متأخر ما این هایی که من دیدم بحار هست، فرض کنیم مثلاً به این که وافی هست وسائل هست، اخیراً جامع الاحادیث هست، آن جاهایی که واضح است فتوای صدوق است دیگر، فتواست دیگر صدوق فتوی داده، این را اصلاً نقل نمی کنند شما وقتی به فقیه مراجعه می کنید می بینید در این مجامع، چون کلام صدوق گرفتند دیگر، گفتند روایت نیست که حالا می خواهیم نقل بکنیم، نکته ای ندارد که بخواهیم نقل بکنیم، اما با در نظر گرفتنی که صدوق آنچه که نقل می کند متون روایات است ارزش دارد ولو الآن ما آن را پیدا نکنیم،

س: حاکی از روایت است

ج: حاکی است، حاکی از وجود شواهدی هست، بعض جاها هم دارد قال ابی فی رسالته این را هم نقل نمی کنند،

۴۸: ۱۱

صدوق پدر هم همین طور است

س: صریح است که حدیث نیست،

ج: بله صریح است که حدیث نیست،

س:

۴۸: ۱۵

ج: يرجع الی فتاوا ابنی بابویه، دقت کردید ملتفت شدید این یک بحث دیگری است، یک بحثی است در نوشتن، بحث متنی است ما می گاه گاهی به مناسبتی از بحث خارج می شویم کما هو العاده،

۴۸: ۲۸

در این بحث، می بر می گردیم، این هم کما هو المتعارف در بحث ما این را هم من نظر خودم این است که این را بیاورند لیکن در هامش اگر بتوانند آن متن اصلی را پیدا بکنند که چرا صدوق آن روایت را نیاورده چون گاهی می شود صدوق یک نکته ای بوده که روایت نیاورده و فتوی آورده یا جمع بین دوتا متن کرده، به هر حال تقید صدوق و گاهی اوقات هم به نظر من جمع کرده بین

روایات و حالا آن جمع مقبول باشد یا نباشد آن وقت این را به صورت فتوای خودش آورده، حالا این بحث دیگر چون البته بحث بحث لطیفی است لیکن بیشتر بر می گردد به تخریج احادیث نه این مرحله ای که ما الآن درش هستیم اما در کار متن و این ها خیلی مؤثر است در مجامع حدیثی به نظر من ای کاش این می شد.

یکی از چیزهایی که ایشان به عنوان ادراج آورده این در همین که الآن گفتم چون ایشان آورده، لیکن این اشکالی ایشان وارد است صدوق این کار را کرده حالا من مثال هایش را بخوام بزنم طول می کشد صدوق رحمه الله این کار را کرده و آن این است که گاهی اوقات شده که مثلاً یک حدیث هست درش یک متنی است یک حدیث هست همان مطلب درش متن دیگری هست، صدوق ورداشته هردو را جمع کرده و یک متن واحد آورده در صورتی که دو متن است، حالا می خواهید بیاورید در فصل بین وتر و بین شفع، که فصل بکند یا نه؟ چون در یک حدیث دارد یتکلم در یک حدیث دارد جامع، ایشان بین هردو را جمع کرده در صورتی که دوتا روایت است ایشان دارد و من اقسام المدرج ان یكون متن الحدیث عند الراوی له باسناد الا طرفاً منه فانه عنده باسناد ثان فیدرجه من رواه عنه علی الاسناد الاول و یحذف الاسناد الثانی و یروی جمیعہ بالاسناد الاول این کار در صدوق هست در فقیه هست، اما در ذهن من این است که روایت، یعنی جدایش کرده، در کلام تر را بیاورید عبارت صدوق را در بحث وتر بیاورید، مثلاً ایشان ببینید این طور است روایتی است که ابن عیینه، صفیان ابن عیینه نقل می کند عن واعد ابن حجر، فی صفه صلاه رسول الله و فی آخره انه جاء فی الشتاء فرأهم یؤفعون ایدهم من تحت الثیاب و الصواب روايه من روی عن عاصم بهذا الاسناد و

فصل ذکر

۲۳: ۵۱

فرواه عن عاصم عن عبد الجبار ابن وائل عن بعض اصله عن وائل ابن حجر، یعنی دوتا سند است ولو

۳۳: ۵۱

رسید به وائل به اصطلاح وائل ابن حجر، لیکن یکش مرسل است یکش نیست، این دوتا را باهم جمع کرده به یک سند اولی، یعنی ادراجش دوتا حدیث است که این دوتا حدیث دوتا سند داشته ولو در نهایت یکش مرسل بوده یکش مرسل نبوده آن وقت این آمده با آن سندی که مرسل نیست کلش را با حدیث واحد نقل کرده این را هم ایشان بله، به اصطلاح مثل آن آوردید یا نه؟

س: نمی دانم چه بنویسم

س: حرف خود صدوق

ج: شفع و وتر را دیگر، آیا بین شفع و وتر می تواند صحبت کند یا نه؟

س: یک آب بخورد

ج: آب بخورد یا نه؟ روایت دارد

س: عبارت حدیث مدرج

۱۷: ۵۲

اما در سند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۶ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۵۵

ج: دقت کردید می گوید این هم یک نوع حدیث مدرج است که ملتفت شدید چه شد؟ هردو حدیث اند یکش سندش مرسل است یکش سندش صحیح است، متن مرسل را به آن چسبانده با همان سند صحیح نقل کرده این قاعده اش این است که این ها را جدا بکند بگوید این حدیث متنش این است بخوان عبارتش را، جامع را هم دارد، او جامع،

س: تخلف و غش است

ج: این دقت کردید باز از احادیثی که ایشان باز مثال دیگر و هکذا بله، بعد ایشان می گوید که بله، بعد ایشان می گوید و منها ان یدرج فی متن الحدیث بعض متن حدیث آخر مخالف للاول فی الاسناد اصلاً سندش هم با آن فرق می کند لیکن چون حدیث مضمونش یکی بوده با همدیگر جمع کرده پیدا کردی؟

س: بله

ج: بخوانید

س: این جلد یک فقیه صفحه ۳۱۲،

س: باب الصلاة که گفته می شود بین

ج: خیلی

س:

۴۱: ۵۳

ج: خیلی صدوق کارهایش خیلی عجیب است یعنی واقعاً یک تبحر خاصی می خواهد آدم بتواند این کتاب فقیه را تخریج بکند، خیلی عجیب است یکی از آقایونی که مشغول اند همین پریروز به من می گفت من که عقیده ام به صدوق ضعیف شده، گفتم نه این دقت های زائدی است که ایشان به کار برده البته یک شبهه ای دارد، صدوق به یک مقداری این آقای دشتی هم بعد که زنگ، مشغول شده بود در همین من لایحضر گفتم عده ای از احادیثش که الآن مرسل است از امام صادق در مصادر زیدیه است گفت ما این را پیدا کردیم، راست است همین طور است، این احتمال می دهم یک مقدارش از مصادر زیدیه گرفته ایشان، و احتمالاً ایشان چون پیش رکن الدوله دیلمی می رفته آنها هم زیدی بودند، به احترام او یک مقداری مصادر را نقل کرده، که آنها هم روش اعتماد بکنند چون نقل از امام صادق است حالا آن مثال هایش را می گذاریم یک وقت دیگر انشاء الله برسد در وقت خودش،

س: ببخشید چاپی آن چاپ چیز صفحه ۴۹۳

س:

۴۵: ۵۴

س: بله نافله الفجر و وقتها، حدیث و روی عن ابی ولاد حفص ابن سالم الحناده قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا بأس بان یصلی الرجل رکعتین من الوتر ثم ینصرف فی قضی حاجته ثم یرجع فیصلی رکعه،

ج: البته این در این روایت روایت به هر سه رکعت است، چون داریم روایت هم بر رکعت واحده هم بر سه، به هر حال وتر یعنی تاق دیگر، چون تاق است، این از آن روایت است،

س: بله این در پاورقی هم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۶ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۵۵

۵۵: ۲۴

رکعات شفع

ج: الركعتا الشفع

س: بله، بعد ایشان این جا نقطه گذاشتند رفتند سر سطر که یعنی خارج از روایت باشد، فلا بأس ان یصلی رجل رکعتین من

الوتر ثم یشرب الماء

ج: می بینید اضافه کرد

س: و ینکح و یقضی ماشاء

ج: من جامع گفتم این ینکح گفت

س: حاجه و یحدث وضوئاً ثم یصلی رکعه قبل ان یصلی

۵۵: ۵۵

ج: این را حاشیه ننوشته روایت را

س: ایشان در این چاپی که انجام دادند اصلاً این را از نقل قول آوردنش بیرون سر سطر بعدی،

ج: نه بعدش آخرش ننوشته رواه فلان،

س: نه این جا دیگر ایشان نیاورده،

ج: نه ما روایات دیگر هم داریم به این مضمون این ورداشته با همین، در وسائل این را بیاور در وسائل یکی،

س: اما در وسائل

س: این معلوم شد که اصلاً متن صدوق این اصلاً

ج: بله وسائلی که گرفته،

س: یکش کرده در چاپ آقای غفاری رفته سر سطر از علامت نقل قول هم

ج: عرض کردم یکی از کارهای مشکل در این کتاب فقیه این است آن وقت لذا این ادراج مال صاحب وسائل است در واقع،

نه ادراجی باشد که خود صدوق انجام داده، حالا بیاورید وسائل جلدی،

س: چاپ آل البیت در این جا دادند یعنی تخلیص کردند از فقیه اما توجه ندادند که در فقیه

ج: نیست،

س: یعنی شاید هم کار آقای غفاری را حجت نگرفتند، گفتند فصل

ج: آن وقت این را من پیدا کردم این ینکح و یشرب در روایت دیگری هست اما با این متن نیست صدوق این را کلام خودش

قرار داده، حالا همین باب را در کتاب وسائل بیاورید همین حدیث در وسائل حالا آقای غفاری هم در حاشیه اش ننوشته من این

را دیدم، یعنی عجیب این است که این دو سه حالت را خودش جمع کرده، دقت کردید چه می خواهم بگویم لیکن چون خودش

جمع کرده نیامده به صورت روایت قرارش بدهد فتوای خودش قرار داده،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۶ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۵۵

س: مثلاً ببخشید معذرت می‌خواهم، در تهذیب الآن دارم از وسائل البته می‌خوانم روایت هست که و عنه عن فضاله عن ابی ولاد عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بأس ان یصلی الرجل الركعتین من الوتر ثم ینصرف فیقضی حاجته

ج: این تا این جا با صدوق است

س: بله این،

ج: حالا این که از فضاله نقل کرده احتمالاً از کتاب حسین ابن سعید است، صدوق مثلی که قبولش نکرده، چون شرحی دادیم که کتاب حسین ابن سعید مصنف است چون دارد روی عن ابی الولاد این روی اش مال آن نکته فنی است که به متن حدیث مربوط نیست اینی که صدوق بعد چه دارد؟

س: بعد یک خرده جلوترش روایت یازده این باب در وسائل من از وسائل آل البیت جلد ۴ صفحه ۶۵ در روایت یازده این باب دارد و باسناده عن محمد ابن علی ابن محبوب عن العباس ابن معروف عن ابن وذی عن محمد ابن

۱۷: ۵۸

عن عمر ابن یزید عن ابی عبدالله علیه السلام فی من انصرف فی الركعة الثانیة من الوتر هل یجوز ان یتکلم او یخرج من المسجد ثم یعود فیتم قال نعم تصنع ماتشاء و تتکلم و تحدث وضوئک ثم تتمها

ج: ببینید

س: ثم تتمها قبل ان تصلی

ج: این یحدث وضوء را آخرش خود صدوق در فتوایش آخرش آورده بود این نکته را در این جا دارد که گاهی می‌شود حدیث مدرج روشن شد، من عرض کردم در حدود چهل و هفت، هشت سالی قبل این درایه شهید را بنا گذاشتیم یک احادیثی را مثال‌های که در از شیعه بیاوریم این مثالش ایشان در این جا گفته ایشان ملتفت شده ببینید صدوق چه کار کرده؟ آن حدیث دیگری بوده مرحوم صاحب وسائل هم آن حدیث را دیده خیال کرده این تتمه آن حدیث است ملتفت نشده که آن اولی حدیث ابی الولاد است این تتمه کلام صدوق است لیکن صدوق کلامش از روایت است،

س: نکاح هم حتی هست

ج: دیدید این روایت ثالثه‌ای است،

س: بله عن علی ابن ابی حمزه، بعض مشیخته قال این‌ها همه‌اش از تهذیب وسائل نقل کرده، قلت لابی عبدالله علیه السلام افضل فی الوتر، قال نعم، قلت فانی ربما عطشت فاشرب الماء قال نعم و انکح

س: این نماز شب تشنگی بیاورد

ج: ببین، البته منشأش واقفیه است، علی ابن ابی حمزه،

س: امام می‌خواسته تأکید می‌کرده برای این که شیعه زیاد بشود انکح.

ج: نکته فنی را ملتفت شدید، روایت ابی ولاد ینصرف فیقضی حاجته آن وقت نکاح بوده، ببینید شرب ماء بوده احداث وضوء بوده، هر کدام یک جای دیگر بوده، اینی که می‌گویم عبارتی صدوق روشن شد

س: اخباری‌ها فتوا نداد بعد از شرب ماء مستحب است

ج: و الی آخره روشن شد چه می‌خواهم بگویم اینی که می‌گویم عبارت صدوق را هم بیاوریم برای همین است نه مثل صاحب وسائل اشتباهش با حدیث بکنیم،

س: نه کلاً حذف بکنیم

ج: نه کلاً حذف کنیم، مثل همین چاپ وردارید جدایش بکنید آن وقت این هنر صدوق است دقت کردید چه کار شد؟ دو سه تا این مثال‌هایش در همین مدرج این جا آمده، این مدرجی که این جا گفت، دیگر آقا من خسته شدم فردا شب انشاء الله

س: فقط یک نقل دیگری تهذیب انکح در این روایت حذف شده تشریب الماء لا بأس

ج: ایشان قبول کرده روایت را قبول کرده چون روایت واحده خیلی دقت است اگر راست باشد خیلی، اگر این مطلبی که من عرض می‌کنم یعنی چقدر ایشان دقیق بوده مضمون دو سه تا را چون سندش یکی نبوده جاهای مختلف بوده و رداشته به صورت فتوی نقل کرده که فردا حدیث مدرج نشود، نگویند دو سه تا حدیث را با همدیگر جمع کرده،

س: غش در

س:

۱۱: ۱

همه روایات شفع و وتر در یک کتابچه‌ای ضبط کرده

ج: چاپ کردید شما چاپ کردید،

س: نه قبل از ما چاپ شده بود،

ج: کتاب الشیعه چاپ نشده؟

س: نه ما احتمالاً

ج: یک کسی چاپش کرده

س: بله همان جامع مدرسین چاپ کرده،

س: بله می‌گوید که، بله می‌گوید شفع و وتر هم مثل حج و عمره که هم می‌شود وسطش یک عمل است ولی وسطش ج: انجام می‌دهند، دقت کردید نه این نکته را دقت، وسائل حالا جامع الاحادیث را هم اگر دارید، فکر کنم جامع الاحادیث جدا کرده باشد یا حاشیه‌اش نوشته باشد، دقت کردید چه شد؟ این‌ها را در این کتاب‌ها به عنوان حدیث مدرج گرفتند یعنی اولی مال ابی ولاد بوده سند داشته، آنها مال ابی ولاد نیست اصلاً،

س: شاغل صدوق هم همین هدیه و مقنعش هست دیگر

ج: هدایه و مقنعش هم همین طور است خب، نه دقت کنید نکته فنی، من می‌خواستم مثال بزنم که این مطلبی که ایشان گفت مثالش این کتاب وسائل نه خود کتاب صدوق در وسائل اگر این حدیث را ما حدیث را روایت قرار بدهیم این شاهد شیعی است حدیث یکش مال یکی دیگر بوده، یکش مال علی ابن ابی حمزه و رداشته همه را با هم جمع کرده اسنادهای مختلف با هم جمع کرده، این مدرج نیست به نظر ما چرا؟ چون یعنی در این مثال صدوق مدرج نیست این عبارت صدوق جدا کرده، هنر صدوق چه بوده؟ دو سه تا حدیث را مضمونش را گرفته فتوی قرار داده،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۰۶ - ۱۴۰۲/۰۵/۱۵

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۰

جلسه: ۵۵

س: بله

س: یک نشانه‌ای برای حتماً چیز بیاورد

ج: نه ببینید اما برای

س: همین

س: این جا نشانه‌ای نیاورده که برای جدا کردن

ج: نه ندارد

س: پس مدراج می‌شود دیگر

ج: ظاهرش واضح است، متن عبارت فرق می‌کند، جامع الاحادیث گاهی جدا می‌کند

س: در جامع الاحادیث در جایی که نقل کرده در جلد هفت جدا نکرده، منتهی در بخشی در پاورقی هم در سیجی که به این روایت ارجاع داده هم در جلد هفت که این روایت را آورده گفته، یحتمل ان یكون قوله ثم یرجع الی آخره من کلام الصدوق المتخذ من الروایة

ج: یرجع الی حاجته نه من بعد آن، یرجع فی حاجته

س: ثم یرجع

س: ثم یرجع

ج: از بعد از این، از بعد از این عبارت کلام صدوق باشد حق با همین جامع الاحادیث است،

س: می‌گوید المتخذ من الروایة

ج: لیکن توجه کرده،

س: بله

ج: یعنی دیگر پس

س: شیخ حرعاملی تقصیر نداشته چون متن

ج: روایت را جاهای دیگر دیده

س: چون متن ویرایش نشده حدیث به دستش رسیده اگر متن ویرایش شده بود

ج: نه چون دیده در روایت دیگر انکح هم آمده، اعطش هم آمده، اینها آمده نه

س: مؤید از جای دیگر

ج: مؤید آمده خیال کرده این کلام صدوق همان‌هاست همان روایت، یعنی این روایت را به عنوان روایت واحده ابی ولاد گرفته، ملتفت نشده روایت ابی ولاد فقط یقضى حاجته بوده، بقیه‌اش روایت دیگری علی ابن ابی حمزه و شخصی روشن شد آن وقت صدوق از آن ور که نمی‌خواسته نسبت بدهد جمع بین آنها کرده فتوای خودش را قرار داده و لذا ارزش دارد فتاوی او هم ذکر بشود، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين این هم راجع به این بحث امشب ما،

س: آن روایتی که در مورد ضابطه‌ای.